

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحث درباره تحقیق درباره حجیت بود که الحمد لله طول هم کشید، بنا بود مختصر بشود لکن ما هدفمان از این تطویل بیشتر تحلیل موضوع یعنی بیشتر اطراف موضوع، جهات موضوع را باز کردن و بعد جمع و جور کردن، خلاصه بحث را به صورت به قول امروزی ها سر تیتیر در بیاوریم یعنی مدعای کار، اصولا در مسائل علمی رسیدن به واقع را به اصطلاح، توسط شیئی را به آن حجت می گویند، به قول آقایان واسطه در اثبات، کلمه حجت در لغت عربی به جای آن کلمه در لغت کذا قرار گرفت، البته در قرآن عرض کردیم برهان آمده، سلطان آمده، ما انزل الله بها من برهان، تعبیر مختلفی آمده، حالا وارد آن بحث نمی شویم چون جایش نیست، عرض کردیم این بحث به این معنا که در منطق بررسی می شود آن برخوردی است که شما را به واقع می رساند، آن وسیله ای که رساندن شما به واقع است، واقع را در نظر می گیرد و شما را به واقع می رساند، عرض کردیم این معنا اصولا در علم اصول مورد مراد نیست، اصلا کلا، البته نه این که مراد نیست، عده ای همین معنا را هم در اصول آوردند، در فقه آوردند یعنی سعی کردند در اصول و فقه یک واقعیتهای حالا مثل حکم یا غیر حکم فرض بکنند و نحوه وصول شما را به آن واقعیت بیان بکنند لکن خب این یلزم منه تاسیس فقه جدید لذا آن چه که در اصول مطرح است آن صورت ذهنی است چون آثاری را که در باب حجیت در اصول دارند مسئله تنجز و موضوع است برای مرحله امتثال یا عصیان که من توضیحاتش را عرض کردم لذا در اصطلاح علم اصول در واقع یعنی بنا بر این مسلک و إلا کسانی هم هستند که حجت را در اصول مثل حجت در جاهای دیگر گرفتند و سعی می کنند با همان نحوه ای که در مسائل دیگر به واقعیات می رسند آن جا هم فرض کنید به حکم فقهی یا حکم اصولی یا تفسیر آیه ای برسند و طبعا موارد اجمال و ابهام قطعاً زیاد خواهد شد و لذا این ها با یک تردید های کلی روبرو می شوند و خیلی هم محدود می شود، شنیدم بعضی ها الان گفتند که ما فقط به قرآن مراجعه می کنیم، در قرآن هم سه تا نماز بیشتر نیست: دلوک شمس و غسق لیل و قرآن الفجر، دیگر

پنج تا نماز نمی خوانند، روزی سه تا نماز، علی ای حال این یک نکته ایش را عرض کردم که بعد ببینیم دنبال این بحث به کجا ها می کشد اما آنی که الان متعارف در اصول و فقه است آن صورت ذهنی است و در اصول راجع به این صورت ذهنی حلاجی دقیقی شده یعنی تمام ابیات اصول قدیم حول حلاجی و تحلیل و تحقیق این صورت ذهنی است و در چه صورتی به این صورت ذهنی ترتیب اثر داده بشود یا نشود، این مقدمه اول را می خواهم از کل مقدمات شروع بکنیم، البته وارد بحثش نمی شویم چون بحثش مستقل است، این نکته اول

نکته دوم این صور ذهنیه ای که ما داریم طبیعتاً عرض کردیم سه جورند:

۱. تارة خود صورت ذهنی مراد است مثل حالا کاری به بحث خودمان نداریم، مثل خوشحالی و ناراحتی و این ها
۲. گاهی اوقات یک جنبه حکایتی از خارج هم دارند با اضافه در، مثل خوف، حالت خوف مثل خوف خطر، خوف دزد، خوف حیوانات، خوش حشرات، این حالت خوف یک نوع حالت خاصی را در نفس انسان ایجاد می کند، حرکات خاصی را، ضربان قلب زیاد می شود، چه می شود، اضافه بر این که یک نحوه طریقت هم دارد، فرض می کند حشره ای، حیوانی، دزدی چیزی هست که این حالت خوف بر او پیدا شده است و این بحث هایی که در فقه آمده، جاهایی که آن حالت خوف هست اما واقع نیست این ناشی از این است

۳. قسم سومی که هست آن جاهایی است که صور ذهنی جنبه حکایت صرف دارند، طریقت صرف دارند، این منشا اشکال شده، آن جایی که طریقت صرف و حکایت صرف دارند، دیگر جنبه دیگری ندارند مثل فرض کنید حالات قطع، وثوق، اطمینان، علم عرفی. این جاهایی که جنبه طریقت دارند، طریقت صرف دارند آیا در این موارد هم می شود مسئله ای را به نام حجیت یعنی به لحاظ همین صورت ذهنی مطرح کرد یا چون این ها مندرک اند در واقع این جا ما باید دنبال واقع باشیم نه دنبال صورت ذهنی، این بحثی که الان هست این است یعنی بحث حجیت است.

پرسش: چرا شما شادی و غم را از خوف جدا کردید؟

آیت الله مددی: نه چون شادی حالتی است که انسان خوشحال است، ممکن است هیچ عواملی هم نداشته باشد، یک حالتی است که انسان در نفس خود احساس می کند. اما خوف نه، خوف به لحاظ یک چیز دیگری است.

پرسش: آدم از یک چیزی شاد می شود.

آیت الله مددی: ممکن است عاملش درونی باشد نه یک چیز خارجی که در مقابل او بخواهد قرار بگیرد.

پرسش: ترس هم همین جور می تواند باشد، بیخودی آدم همین جور دلش دلشوره دارد.

آیت الله مددی: بله دارد اما این اصطلاح خوف نیست مثلاً خاف علی عینه من الرمد این نیست، روایت دارد.

پرسش: آن خشیت است

آیت الله مددی: حالا آن خشیت است یا خوف است، مراد اگر شما همین حالت را به اتجاه دیگری گرفتید طریقت می شود، خودش را گرفتید می شود نفسیت.

عرض کنم خدمتان که در این جا این بحث مطرح می شود که معنای حجیت برای این چیز هایی که طریقت صرف دارند چیست؟ چون این هایی که طریقت صرف دارند تابع واقع اند و آیا می شود در قوانین و اعتبارات قانونی، چون در غیر اعتبارات قانونی دیگر این جا معنایی ندارد مثل طب، طب در این جا قطع شما، علم شما، یقین شماست، موضوعیت ندارد و لذا هم در این علوم مربوطه می گوید آقا من علم دارم این قانون ثابت در فقه است، می گوید آقا این علم شما برای خودتان محترم است، باید شما چندین آزمایش انجام بدهید، مدارک و موارد، آزمایش هم چون در این حوزه های ما گاهی اوقات خیال می کند که مثلاً می گوید فلان دوا را خوردم خوب شدم، این ها آزمایش نیست، موارد فراوانی را در نظر می گیرند، شرایط را در نظر می گیرند، کم و زیاد می کنند، فرض کنید می خواهند ببینند یک دارویی دارای اثر معینی است برای مریض های مختلف، شرایط مختلف کاملاً کنترل می کنند آن وقت هم روزی یک گرم به این ها می دهند، بعد روزی دو گرم می دهند، بعد تا یک هفته تا یک ماه باز مشابه، یعنی آزمایش مراد این نیست که یک بار من خوردم فلان چیز را دیدم خوب شدم پس این دیگر آزمایش شد، اصطلاح آزمایش در حوزه علم امروزه غیر از این

اصطلاحی است که ما ها به حالت عوامانه تصور می کنیم. علی ای حال کیف ما کان می گوید آقا من علم دارم این دارو مفید است قبول نمی کنند، چنین چیزی قبول نمی شود یعنی نمی آیند روی صورت ذهنی شما که علم است و انکشاف است و هیچ در آن شبهه ای نداریم رویش حساب بکنند، در این جا چون با واقعیت است سعی می کنند واقعیت را از زوایای مختلف بررسی کنند، در آب و هوا های مختلف، در مریض های مختلف با مقدار و کمیت های مختلف، در ساعات مختلف، تمام این خصوصیات را بررسی می کنند آن وقت یک نتیجه گیری نهایی می شود، تازه هم غالباً نتیجه ها محدود است، اخیراً یک کنفرانسی بود یکی از این دکتر ها رفته بود مثلاً می گفت دوازده هزار نفر از سرتاسر دنیا در همین امراض عفونی در یک کشوری جمع شده بودند، من بهش گفتم خب حاصل کار کنفرانس چه بود؟ گفت غالباً این جور کنفرانس های بین المللی با این عظمت حاصل کارش یک سطر است، یک سطر مطلب است، این قدر روی این مطلب باید کار بکنند، به قول ماها چکش کاری بکنند تا یک نتیجه یک سطر، یک سطر و نیم این زحمات را، این که کسی بگوید من علم دارم، یقین دارم، وثوق دارم، اطمینان دارم این ها در این جهات هیچ کارساز نیست و ضوابط خاص خودش را دارد، بله در مسائلی که مسائل اجتماعی است و موضوع برای نه باز مسائلی مثل روانشناسی و روانکاوی، موضوع است برای آن جهت اجتماعی به لحاظ موضوعیت آثار که اصطلاحاً تنجز بهش می گویند، تنجز یا تحقق، این جا این صور علمیه رویش حساب می کنند، اشکال این است که این جا هم نباید با صور علمیه حساب بکنیم، این نکته این است چون این صور علمیه کارش طریقت صرف است، اگر تنجز می خواهد تنجز باید تابع واقع باشد نه تابع صور ذهنی چون می دانیم صور ذهنی هم اشتباه می کنند، گاهی خطا در می آید، اگر شما تنجز را آوردید لذا بحث سر این است که ما می خواهیم بگوییم که با صور علمیه تنجز معقول است و بالفعل هم واقع است و در سیره عقلانی، بله این صورت علمیه اگر می خواهد تاثیرگذار باشد باید نکته ای در نظر گرفته بشود، این هست و إلا صورت علمیه خودبخود تاثیری ندارد، چاره ای ندارد. این تمام مباحث حجیت را از این جا شروع بکنیم.

آن صورت ادراکی صرف که طریقت صرف دارد یا باید بگوییم واقعیتی نیست، ملاکاتی نیست کما علیه الاشاعره، یا باید بگوییم واقعیت را عوض می کند کما علیه جمله ای از اشاعره و معتزله، یعنی کلاً از فقهایشان، یا باید بگوییم که یک نکته ثانوی دارد، حالا

یک نکته این جا یادم رفت آن را اضافه بکنم، در این چیز هایی که جهت طریقت هم دارد این هم دو جور است، حالا این نکته یادم رفت اضافه بکنم بعد برگردم، یک نکته اش اضافه بر طریقت موضوعیت هم دارد، مثل قول قاضی، قاضی وقتی می گوید این عبا مال توست طبیعتاً قولش طریقت دارد لکن اضافه بر آن موضوعیت هم دارد، موضوعیتش این است که رفع خلاف می کند، این جور جاها تنجز می تواند تاثیرگذار باشد به خاطر این نکته موضوعیش، پس بنابراین بحث در کجا می آید؟ در جایی که دیگر موضوعیت هم به حسب ظاهر ندارد مثل خبر واحد، در مثل خبر واحد موضوعیت هم ندارد لذا اگر بخواهیم تصویر حجیت در آن جا بکنیم صحبت این می شود که چطور تصویر بکنیم؟ چون صفت نفسانی است، این صفت نفسانی خود بخود ملاک نمی آورد، رابطه با واقع دارد، مفروض این است که این رابطه اش هم دارای موضوعیتی نیست مثل قاضی، این مشکلی است که این جا درست شده، البته عرض کردیم در قوانین تنجز به طور طبیعی در مباحث دیگر هم هست اما این جا به لحاظ تنجز گاهی به لحاظ کبراست گاهی به لحاظ صغرا، به لحاظ کبرا که مثلاً خمر نجس است، به لحاظ صغری هم این مایع خارجی خمر است، آن وقت تنجزی را هم که این جا مطرح می کنیم، حجیتی را هم مطرح می کنیم به لحاظ هر دوست مثلاً اگر آمدیم گفتیم بینة حجیت است، بینة حجیت یعنی اگر شما برایتان بینة ای قائم شد ولو از این بینة علم پیدا نشد، صورت ذهنیه علم نیامد، حتی اگر علم نیامد ظن آمد این صورت ذهنیه را شما ترتیب اثر بدهید خب این دیگر مشکل دارد، چون این صورت ذهنی چون صورت ظنی است خفا دارد، شما را به واقع نمی رساند، شما را به این نکته نمی رساند که این مایع خمر باشد، چطور ممکن است جعل حجیت بکند برای جایی که علم نیست یا اگر علم بود دیگر حجیت نیست مثل وسواسی، وسواس می گوید من علم دارم این نجس است می گوید نه به علمت عمل نکن، این ها در موضوع خارجی اند، در احکام هم یعنی در کلیات هم عین همین در شبهات حکمیه کلیه هم همین طور است، در تنجز کبرا هم همین طور است لذا باید تصویر بشود عادتا، اگر در جامعه ای آمد و برای این حجیت قرار داد برای صورت ناقص یا صورت تام ذهنی را از حجیت انداخت عادتا باید نکته ای در نظر گرفته بشود، این مشکل کجاست؟ مشکل این است که ما قبول بکنیم به طریقت صرف و جعل حجیت، این اشکال ابن قبه، اشکال ابن قبه این است که ما قبول بکنیم طریقت صرف و آن مقدمات را قبول بکنیم و مع ذلک بگوییم

.....

جعل حجت، راست هم می گوید عرض کردیم اگر آن مقدمات را قبول کردیم مشکل دارد پس راهی را که برای حل مشکل وجود دارد ما در جاهایی که طریقت صرف هست بگوییم آنی که موضوع حجیت است، آنی که موضوع تنجز است آن طریقت صرفش نیست، یک نکته موضوعی هم دارد. فرض کنید من باب مثال اگر گفت بینه حجت است در موضوعات خارجی، با این که صورتی که پیدا شده صورت ناقصی است صورت کاملی نیست، آن نکته اش این است که حالا مثلاً سهولت برای جامعه باشد من باب مثال، تسهیل برای جامعه باشد، ممکن است صورت واقعیتهای هم نفی وسواس باشد چون اگر دو نفر آمدند گفتند این پاک است و شما هنوز آن را پاک نمی دانید این مودی می شود با وجود دو نفر، چون اگر فرض کنیم قول هر کدامشان مثلاً سی درصد می آورد ضمیمه اش شصت درصد نیست، ضمیمه اش نود درصد است چون این ها از لحاظ کیفی اند نه فقط تاثیرگذار به لحاظ کمی اند، حالا دیگر وارد این بحثش نمی شویم، دقت فرمودید؟ پس معذک ممکن است نکته، نکته ازاله وسواس باشد، می خواهد وسواس را بردارد، ممکن است نکته اش نکته جامعه باشد و همچنین اگر گفت قول موذن حجت است که معروف این است الان بین فقهای ما، با این که ممکن است موذن اذان که گفت خیلی وثوقی به دخول وقت پیدا نکند، این به خاطر امکان دارد وحدت جامعه اسلامی باشد، جامعه اسلامی یکنواخت باشد، احتمال هم دارد به لحاظ مثلاً نکته دیگری باشد چون غالباً بعد از نماز جماعت می خوانند، افراد تخلف از زمان جماعت نداشته باشند، من چند دفعه عرض کردم ما در زندگی پیامبر اکرم حالا مکه واضح نیست اما آن جا هم ظاهراً همین طور است اما به این وضوح مدینه نیست، حالا وارد بحثش نمی شویم، پیغمبر واجبات را نداریم حتی یک نماز واجب را تنها در خانه خوانده باشند، آن چه که از زندگی پیغمبر به ما رسیده داریم تمام واجبات را در جماعت خوانند، مستحبات را تک توکی داریم مثلاً جلوی مردم خوانند و إلا معظم مستحبات هم در خانه هست لذا این اصطلاح هست صلاة البیوت، صلاة البیوت یعنی نمازهای مستحبی، تلک صلاة البیوت و سیره عملی رسول الله خیلی موارد کمی است که نقل شده که ایشان در مجمع عمومی نماز مستحب خوانند و إلا تمام نوافل به استثنای موارد بسیار کم در خانه بوده و تمام واجبات بدون استثنا، هنوز من استثنا ندیدم، می گویم مکه دارند که در دار علقم که روی صفا بود نماز می خوانند، مقداریش هم در خود مسجد الحرام بود که مدت ها با سه نفر یعنی با حضرت خدیجه

و امیرالمومنین سلام الله علیه سه نفری در مسجد الحرام با وجود ایذائاتی که مشرکین می کردند نماز می خواند، علی ای حال ممکن است بیاید جعل حجیت برای اذان بکند یا مثلاً نفی حجیت از اذان مخالفین بکند، روی جهت خاصی که در نظر گرفته شده، این امکان دارد و این نتیجه اش این می شود که بگوییم تنجز یک مفهوم عرفی است که در این مفهوم عرفی موضوعیت دارد، طریق صرف نیست، این خلاصه اش، حالا موضوعیتش به چه نحو باشد، خودش ایجاد مصلحت بکند یا مصلحت اجتماعی باشد آن نکته دیگری است، این موضوعیت پیدا می کند، این راهی بود که این بنده صاحب تقصیر پیشنهاد کردیم، به ذهنمان رسید و ظاهراً مراد اهل سنت هم بیشتر همین است، البته آن ها تغییر واقع و جعل بدل و این ها را مطرح کردند، مضافاً که خیلی هایشان و معظم هایشان هم قائل به ملاکات واقعی نیستند، به هر حال یک نحوی این مشکل را توانستند حلش بکنند، عرض کردیم عده ای هم از بزرگان ما معتقدند نه این مرحله تنجز تابع انکشاف است و اگر انکشاف واضح و قطعی بود نمی تواند جلوی تنجز را بگیرد، این مسلک مرحوم نائینی و دیگران است و بقیه مراتب را هم از راه تتمیم کشف است. این هم خلاصه یعنی تمام بحث ها را سعی کردیم جمع بکنیم پس ما یک ارتکاز عقلائی به ذهن ما پیش می آید و در آن ارتکاز عقلائی قبول کردند در مسائلی که مربوط به اداره جامعه می شود مثل قوانین، روابط افراد یا یکدیگر که قانون و نظم اجتماعی درست می شود، حتی بعید نیست در نظام خانواده، اسره، است که بخواهیم قائل بشویم به یک نوع حاکم و محکوم، جاهایی که قائل به نظام حاکم و محکوم هستیم ظاهراً این ترتیب حجیت به این معنایی که عرض کردیم ظاهراً ثابت باشد یعنی به عبارت دیگر این حجیت را، این تنجز را به صورت ذهنی نمی گویند، این خلاصه بحث، به صورت ذهنی به ای وسیله پیدا شد نمی دهند کما این که در این تنجز مقید به وقوع به وصول به واقع هم نیستند مثل پزشکی و نجوم و هیئت و این ها، این خلاصه طرح بحث این است، قائل به حجیت اند لکن در حجیت قطعاً باید نکته ای را در نظر گرفته باشند. بله در قوانین، در شرائع، در ادیان، در فرهنگ ها، در تمدن های مختلف ممکن است آن نکته عوض بشود، خوب دقت بکنید اما اصل نکته محفوظ است مثلاً ممکن است در یک قانونی بگوید اصلاً ملاکات نداریم، مثلاً من باب مثال، در یک قانونی بگوید که نه فرض کنیم که ایجاد حکم مماثل می کند، ملتزم می شود که اگر کسی چیزی گفت و بر خلاف واقع بود حکم مماثل یا حکم بدل پیدا

.....

بشود، حتی اگر موافق هم بود، آن حکم حتی در صورت توافق هم قبول بکند، حالا به هر حال این اجمال قصه یکی طرح کلی بحث است و یکی بحثی که کیفیت، البته عرض کردیم مطابق با ارتکازات متعارف عقلائی که احکام و قوانین نه آن هایی که توسعه وجودی مولاست، مولا و عبد، این ها باید ملاکات داشته باشد، متعارف این است که ملاکات با صور ذهنی ای که طریقت صرف هستند جابجا نمی شوند، متعارف این است، بله ممکن است ملاکات اجتماعی را در نظر بگیرد که ما اسمش را گذاشتیم وفاقا للشیخ مصلحت سلوکیه، احتمال دارد معنای مصلحت سلوکی این باشد، این توجیهی بود که گذشت.

و طبق این تفسیر نکته سوم، چهارم، پنجم، چون این تفسیر امکان دارد اگر در قانونی چیزی که شانش طریقت صرف است حجت قرار داد باید برگشتش به یکی از این ها باشد یعنی نکته جعل حجیت بعبارۀ اخری لحاظ هیئت اجتماعی است یعنی لحاظ دو فرد است اما اگر لحاظ فرد یعنی نظام نشد، حالا ولو نظام خانواده، به اصطلاح آقایان تدبیر منزل، حالا اگر منزل نشد یا به اصطلاح اسره یا خانواده، حالا غیر از جامعه و دولت اگر در خانواده هم بخواهد تنظیم بشود خطوط کلی تنظیم این است، آن خطوط کلیش است، آن خطوطی را که به طور کلی می شود کاری رویش انجام داد این است، در مقابل این خطوط کلی مثلا مرحوم آقای نائینی و این ها قرار دارند که آن ها قائل هستند که خیر اصل این حجیت در این صفات نفسانی وضوح است، این حجیت دائر مدار وضوح صورت است، اگر وضوح پیدا کرد یعنی اگر قطعی شد کشف تام بود آن جا حجیت می آید، این تصور می آید روی صفات نفسانی معیار قرار می گیرد.

پرسش: فردی است؟

آیت الله مددی: بله دیگر، آن تصور می آید می گوید صفات نفسانی تاثیرگذار نیستند، صفات نفسانی چون طریقت صرف دارند تاثیرگذار نیستند، باید یک نحو دیگری تصور بشود، به نحو این که صورت ذهنی را فقط نگاه بخواهیم بکنیم نمی شود یا بگوید من دنبال ملاکات نیستم یا بگوید من همین صورت ذهنی را کافی می دانم که طبق آن جعل بکنم، بالاخره باید یک نحوه ای پیدا بشود، یک چیزی پیدا بشود، به مجرد این که بگوید صورت ذهنی برای نظام اجتماعی این می آید آثار قانونی بار می کند انصافا مناسب با

ارتکازات ما نیست، البته ممکن است بگوییم جایی که حجت می شود عملاً داریم ما با ظن خودمان معامله قطع می کنیم، این عملاً داریم می کنیم یک چیز است، تفسیر و تحلیل چیز دیگری است، این هم راجع به این قسمت. این هم نکته چهارم و پنجم

نکته پنجم اساس کار بحث حجیت در بین فقهای ما، ما در موارد یکی یکی باید حساب بکنیم مثلاً اهم مواردی که موجب بحث حجیت است خبر واحد است، مدعا این است در دنیای اسلام که یک نحوی از انحاء حجیت خبر جعل شده، به این معنا اگر جعل شده یعنی اگر جعلی به اسم حجیت خبر خورده باید یکی از این معانی در آن باشد، یکی از این سه چهار احتمالی که عرض کردیم در آن باشد، مدعای ما این است که حجیت خبر در شریعت مقدسه جعل نشده، شارع مقدس در باب خبر چیز خاصی ندارد، مثلاً بگوید خبر عدل، خبر ثقة، خبری که در یکی از کتب هست، خبری که مطابق با قرآن و سنت هست این تعبداً حجت است، خبری که مطابق با قرآن و سنت نیست تعبداً حجت، بحث این است، روشن شد؟ و لذا خوب دقت بکنید کسانی که قائل به حجیت اند به یک نحوی از انحاء، آن ها باید دلیل اقامه بکنند، این بحث روشن است؟ مثلاً اگر گفت خبر ثقة؟ می گوییم دلیلش چیست؟ خبری که در کتب مشهور باشد دلیلش چیست؟ خبر عدل، آن بحثی که پیش می آید این است که خلاصه بحث، من دیگر نکات را تکرار نمی کنم می خواهم امروز جمع بکنم منتهی نکته اساسی بحث این است که ما با مراجعه به ادله حالا می دانیم به اجماع تمسک شده، به سیره تمسک شده، به روایات تمسک شده، به آیات قرآن تمسک شده، به سیره متدینین تمسک شده، به سیره صحابه تمسک شده، به سیره عقلا تمسک شده و خلاصه بحثی را که ما مطرح کردیم این نکاتی که گفته شده اجمالاً نکات بدی نیست اما تمام این ها شواهدند نه معیار حجیت، فرق ما با آقایان این است، به اصطلاح حجیت باید حدی بشود یعنی خبر مال عدل بود حجت است و إلا فلا، نه عدالت یکی از شواهد است و ما عرض کردیم شواهد را البته در مثل کتاب وسائل ۲۵ تا قرینه آورده برای این که اصحاب به این روایت عمل کردند، رحمه الله و ما در بحث حجیت خبر تمام خبر های ایشان را با حال و حوصله خواندیم، ۲۵ قرینه ایشان را خواندیم و ما عرض کردیم به طور کلی قرائنی را که ما بررسی کردیم چون این را من چند بار گفتم فهرست وار سریع می گویم، یا بر می گردد به صدور یا بر می گردد به متن یا بر می گردد به مضمون، سه نکته و کلیه شواهدی که اقامه می شود یا عقلانی است یعنی شواهد

تاریخی، واقعی، علمی یا عقلائی است عقلی، عقلائی تاریخی، واقع گرایانه است یا به معیار های تعبد اسلامی است مثلا در قرآن یا سنت معروف رسول الله موجود است یا مذهبی و طائفه ای است، در بین شیعه و علمای شیعه، بزرگان شیعه و کتب شیعه و حدیث شیعه و معارف شیعه این جا پیدا کرده است، سه در سه می شود نه تا، البته در بین علمای اسلام در شواهد صدور بیشتر کار شده است، خود ما تعبیر به شواهد کردیم آن ها قائل به حجیت اند یعنی کسانی که قائل به مثلا در شواهد عقلائی آقای خوئی می گوید عقلا خبر ثقه را حجت می دانند یا در شواهد دینی علمای اهل سنت می فرمایند قرآن گفته خبر عدل حجت است یا در شواهد مذهبی اخباری ها می گویند که ائمه علیهم السلام دستور دادند که هر خبری که در کتب شیعه هست عمل بشود، ببینید این ها را، آن ها شاهد نگرفتند، نکته گرفتند، موضوع گرفتند، به اصطلاح حد حجیت گرفتند و ما عرض کردیم که انصافا ادله ای که اقامه شده در هر سه برای شاهد بودن خوب است، برای حد بودن خوب نیست، وثاقت یکی از شواهد است، عدالت یکی از شواهد است، این که در کتب مشهور باشد، در کتب معتبر باشد، کتبی که دارای استنساخ زیاد شده و ثابت هم هست نسبتشان به مولفش، این هم یکی است، این ها همه شواهدند، آن ها این را به عنوان معیار حجیت گرفتند، فرق این است.

در شواهد متنی خیلی کار نشده و خیلی هم رویش مانور داده نشده، داریم نه این که، مثلا ابن ابی الحدید می گوید این نهج البلاغه موجود عده ایش مسلم است مال امیرالمومنین است لکن می گوید ما وقتی نهج البلاغه را می خوانیم تمییز نمی توانیم بدهیم، همه دارای یک متن واحد و اسلوب واحدند پس همه مال امیرالمومنین هست چون ما می دانیم توش قطعا هست و این جور نیست که متن این کتاب مختلف باشد، یک جایش یک ادبیات باشد، یک جایش یک ادبیات دیگر، همه اس دارای یک نسق واحد است لذا این کتاب را می توانیم به امیرالمومنین نسبت بدهیم، این راه که از متن به این ترتیب این زیاد متعارف نبود.

آن صدور خیلی در دنیای اسلام بود، شواهد مضمونی هم در دنیای اسلام بهش عمل شده است، شواهد مضمونی یعنی این که این مضمون خبر چیست مثلا عده ای معتقدند که مضمون خبری را قبول می کنیم که با شواهد تاریخی و عینی بسازد، با حقائق عینی

بسازد و إلا قبول نمی کنیم، عده ای هم معتقدند این قسم دوم با مضمون کتاب و سنت، با کتاب و سنت بسازد، این را ما داریم در فقه‌های شیعه هم داریم که با شواهد کتاب و سنت بسازد.

سومینش هم این است که قائل هستند که با شواهد مذهب و عمل طائفه بسازد، حالا یا مشایخ یا کل مذهبی ها، روات حدیث الی آخر، این شواهد مضمونی این هم توش داریم که شواهد را به عنوان حد قرار می دهند، حد حجیت آن به لحاظ عقلائیش آن است، به لحاظ دینیش این است و به لحاظ طائفه ای این است یعنی ما کاری به صدور خبر، اگر مضمون خبر را فقها بهش عمل کردند و فتوا دادند و مورد فتوا بوده این خودش معیار حجیت است، پس ببینید فرق چه شد؟ معیار حجیت و شاهد حجیت، عرض کردیم در مجموعه این نه تا نکته ای که من عرض کردم سه نکته ای که به صدور است خیلی محل اعتنا بوده، زیاد رویش کار کردند، سه نکته ای که به مضمون است در درجه بعدی، سه نکته ای که مربوط به متن است خیلی رویش کار نشده و خیلی معیار نگرفتند، چرا عده ایشان گرفتند، مثلاً فرض کنید خب مشهور است که متن مثلاً زیارت جامعه کبیره خودش دلالت می کند بر صدورش از معصوم سلام الله علیه، غیر از مضامین زیارت

پرسش: سیاق؟

آیت الله مددی: نه اصلاً متن، تعبیر یعنی شما الان به خود شما بگویند دو سطر مثل زیارت جامعه بنویسید، اصلاً خود این متن این طور منظم و حساب شده، الفاظ حساب شده خودش مثلاً زیارت جامعه را یک صفحه اش را بخواند بعد دو سطر خودش بنویسد، اصلاً یک جور خاصی است خود متن هم الفاظ و اختیار الفاظ دارای یک آهنگ خاصی است که عادتاً از غیر معصوم نمی آید. علی ای حال کیف ما کان غیر از مضمون، غیر از این که مضمونش بسیار مضمون عالی است، این را در بین اصحاب روی مضمون بیشتر کار کردند و حتی اهل سنت روی مضمون زیادتر کار کردند اما کاری که در دنیای اسلام در مباحث حجیت شده بیشتر روی صدور است و ادعا این است که هر معیاری را که در این نه معیار اقامه شده بنفسه کافی نیست، این خلاصه بحث. آن خلاصه بحث این است یعنی برای شما عرض کردیم راهی را که می خواهیم برویم این است که آیا این نه نکته ای که، نه موردی که عرض شد آیا به

تنهایی کفایت به عنوان معیار می کنند؟ این می شود حجیت یا معیار نمی کنند مجموعه شواهد است این می شود عدم حجیت، البته باز می شود حجیت عقلائی، آن می شود حجیت تعبدی و این می شود حجیت عقلائی، آن می شود حجیت شرعی یا قانونی یا تعبدی، این می گوید این ها مجموعه شواهدند اگر شواهد را ما و لذا ما شواهد صدور را می بینیم، شواهد متن را هم می بینیم، شواهد مضمون را هم می بینیم، بعد از ملاحظه جمیع شواهد بعد از آن مثلاً حکم می کنیم که این خبر با این لفظ با این شواهد صادر شده یا این خبر مضمونش هست چون الفاظ مختلف دارد به لفظ او نمی توانیم وثوق پیدا بکنیم اما به مضمونش چرا، به متنش نمی توانیم مثلاً اطلاق داشته باشد، مفهوم لقب، مفهوم شرط و مفهوم وصف داشته باشد نمی توانیم به نکات لفظی او اعتماد بکنیم.

پس نکته چهارم یا پنجم این بود، این نکته را خوب دقت بکنید، کسانی که قائل به حجیت تعبدی اند به یکی از این نه نکاتی را که گفتیم باید کلامشان برگردد و عرض کردیم بین الان این به قول معروف روشنفکران مذهبی ما در آن سه تای اول یعنی عقلائی بیشتر روی آن ها کار می کنند و عرض کردیم انصافش مجموعه شواهد، آنی که نظر خودمان هست بررسی بشود و اگر اختلافی شد ترجیح نهایتاً با شواهد طائفه است یعنی نهایتاً با شواهد مذهب است و آن شواهدی که در مذهب شیعه مطرح است چه به لحاظ صدور و چه به لحاظ متن و چه به لحاظ مضمون و فتوایی که اصحاب دارند و تلقی ای که اصحاب کردند، البته عرض کردیم مثلاً قمی ها بیشترین اهتمام را روی شواهد مذهب بردند در صدور یا حتی در مضمون، روی مذهب بردند یعنی مثلاً مشایخ چه تلقی کردند، علما چه تلقی کردند، شواهدی را که مرحوم سید مرتضی قائل است روی مضمون برده است نه روی صدور و نه روی متن، اصولاً شواهدی را که سید مرتضی اقامه کرده، همین که می گوید تلقی، این تلقی شواهد است دیگر، البته ایشان معیار گرفتند شاهد نگرفتند لکن معذک ایشان رفتند روی مضمون لکن به لحاظ طائفه باز، باز به لحاظ طائفه، وقتی شیخ می گوید دلیل ما اجماع الفرقه و اخبارهم است این جا بیشتر به لحاظ هر دوست، اجماع الفرقه این به لحاظ مضمون است اخبارهم به لحاظ صدور است چون گفتیم شواهد است یعنی عمل را یکی یکی روشن بکنیم پس بنابراین ما یک شواهدی را که اقامه می کنیم مثلاً فرض کنید علمای اهل سنت حجیت خبر عدل را گرفتند این را گرفتند مطلقاً حتی در مثل لغت و این ها که این خب مشکل دارد، در مباحث ما هم همین طور است

مثلا مرحوم شیخ قائل به حجیت خبر است، عرض کردم شیخ ظاهرش این است که حجیت خبر را قبول می کند، هم معیار ها در کلامش واضح نیست و هم عملا حرفش روشن نیست، عملش روشن نیست، و هم تعابیرا مشکل دارد، نمی دانیم حالا یا مثلا بیشتر نحوه مثلا روش جدلی را در نظر گرفته مثلا یک روایتی را می خواهد رد بکند گاهی اوقات می گوید مثلا مرسل است، حالا سه تا مورد را به نظرم در تهذیب دیدم که نقل شده که مرسل ابن ابی عمیر را رد می کند و آن یکی دیگر و اول ما فی هذا الخبر أنه مرسل، شاید ده ها مورد به مراسیل ابن ابی عمیر عمل کرده، روشن نیست و به لحاظ تعبیری در تهذیب من خودم دیدم که این خبر خبر واحد است و اخبار الآحاد لا تفید علما و لا عملا، این کلام سید مرتضی است.

پرسش: در سرائر مرحوم ابن ادریس هم هست

آیت الله مددی: سرائر هم دارد و اخبار الاحاد، کار شیخ واضح نیست، احتمال دارد که بالاخره یک نوع جنبه جدلی در بعضی جاها یعنی ببیند طرف قبول داشته باشد نه این که خودش، احتمال دارد، به هر حال من یک نکته ای را بگویم چون وقت تمام شد، دو کتاب فهرستی که الان ما داریم فهرست شیخ و فهرست نجاشی در فهرست شیخ بیشتر جنبه حجیت تبعیدی لحاظ شده است یعنی روی زاویه حجیت خبر نوشته شده و لذا خیلی کتاب ها نسبت داده شده که نجاشی نسبت نداده، خوب دقت بکنید و کتاب نجاشی رو حجیت عقلائی نوشته شده یعنی تجمیع شواهد و لذا ممکن است در یک فهرستی یک کتابی را به شخصی نسبت بدهند لکن نجاشی می گوید شواهد ما حاکی است که این نسبت درست نیست، حالا همین مثال معروفش زراره که شخصیت معروفی است نجاشی می گوید يُنسَب الیه کتاب فی الاستطاعة، تازه آن هم نسبت است لکن شیخ می گوید له کتب فی الفقه، خیلی فرقی زیاد است، سرش هم این است که مرحوم شیخ از فهرست ابن بطه نقل می کند و ابن بطه هم از طریق محمد ابن خالد برقی پدر برقی از ابن ابی عمیر، خب نجاشی می گوید ظاهرا چون خود نجاشی راجع به محمد ابن خالد می گوید ضعیف فی الحدیث، می گوید ایشان یک مقداری در تحمل حدیث ضعیف است، احتمال می دهم که بعدش هم راجع به فهرست ابن بطه می گوید فيه اغلاطٌ کثیرة، این معلوم شد؟ این اصلا دو تفکر است، اعتقادش این است یعنی نجاشی، نه این که من فهرست ابن بطه را دیدم نجاشی ندیده، قطعا نجاشی دیده و قطعا

این مطلب را دیده و قطعاً هم قبول نکرده که زراره کتب داشته باشد، من هم حق را به نجاشی می دهم و مراد از این که زراره کتاب نداشته به این معنا، خوب دقت بکنید یعنی مطالبی را که افراد از زراره نقل کردند نوشته ای نبوده که زراره به آن ها بدهد، مراد این است، زراره گفته به امام باقر این جور عرض کردم حضرت این جور فرمودند این ها را گفته آن ها نوشتند، شاگردان ایشان همه صاحب کتابند، معظمشان مثل عبد الله ابن بکیر و جمیل ابن دراج و عمر ابن اذینه و حریر ابن عبدالله این ها همه صاحب کتاب اند، من فکر می کنم

پرسش: املا کرده است

آیت الله مددی: صحبت گفته، حدیث نقل کرده، حدثنی، بعد من فکر می کنم محمد ابن خالد خلط کرده سند را با اجازه، فکر می کنم، نجاشی هم همین جور فهمیده ظاهراً، این آقا خلط کرده بین سند و اجازه، سند دارد حریر عن زراره نه این که نوشتار دارد، نه این که اجازه دارد، این دو تا با همدیگر خلط شده است و چون به محمد ابن خالد هم ایشان خوشبین نیست و چون به ابن بطه هم خوش بین نیست، بدبین هم هست من فکر می کنم یعنی این دو تا کتاب را از این زاویه ببینید، کتاب فهرست شیخ از زاویه تعبد است، کتاب فهرست نجاشی از زاویه حجیت عقلانی است و تجميع شواهد.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين